

غفلت - ۱۳

عوامل غفلت ۵- آرزوی دراز (قسمت سوم)

ع- وَ لَتَجِدَنَّهْمُ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوَةٍ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُزَحَّرَجِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

و آن‌ها (یهودیان) را حریص‌ترین مردم - حتی حریص‌تر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا، و اندوختن ثروت) خواهی یافت؛ (تا آن‌جا) که هر یک از آن‌ها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود! در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت. و خداوند به اعمال آن‌ها بیناست. (بقره/۹۶)

۷- امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود:

وَ إِنَّ أَحْوَفَ مَا أَخْخَفُفَ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ اتَّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ لِأَنَّ اتِّبَاعَ الْهَوَى يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ طُولُ الْأَمَلِ يُنْسِي الْآخِرَةَ أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَرَحَّلَتْ مُدْبِرَةً وَ إِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ تَرَحَّلَتْ مُثْمِلَةً وَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا بَنُونَ فَكُونُوا إِنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ أِبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أِبْنَاءِ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ عَدَا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلَ

ترسناک‌ترین چیزی که از آن بر شما بیم دارم دو چیز است: (یکی) پیروی از هوای نفس، و (دیگر) آرزوی دراز، زیرا پیروی از هوای نفس (انسان را) از حقیقت باز دارد، و درازی آرزو آخرت را به‌دست فراموشی سپارد، آگاه باشید همانا دنیا به پشت کوچ کرده (و از شما دور شود) و همانا آخرت به‌سوی شما رو نموده (و به‌زودی به‌شما می‌رسد) و برای هر یک از آن دو فرزندان و پسرانی است، پس اگر می‌توانید از پسران آخرت باشید، و از فرزندان دنیا نباشید، زیرا که امروز کردار است و حسابی در کار نیست، و فردا (قیامت) حساب است و کرداری نیست (و دیگر مجال انجام کار نیک به‌کسی نمی‌دهند).

الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد ج ۱ ص ۲۳۶

علی شاه مردان یل سرفراز

که در این دو چیز است بیم هلاک

کزین هر دو خود را بدارید باز

ببین تا چه فرموده دانای راز

مرا بر شما از دو چیز است باک

هوسناکی و آرزوی دراز

۸- رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

يَهْرُمُ ابْنُ آدَمَ وَ يَشِبُّ مِنْهُ اثْنَانِ الْحِرْصُ عَلَى الْمَالِ وَ الْحِرْصُ عَلَى الْعُمُرِ

آدمیزاده هر چه پیرتر شود دو صفت او جوان تر می شود: حرص به مال و حرص به زندگانی.

۸/۱- پیرمرد و هارون الرشید

روزی هارون الرشید رو به اصحاب خود کرد و گفت: بسیار مایلیم کسی را که به محضر پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله وسلم - رسیده است ملاقات کنم تا صفات و شمائل آن حضرت را از او بشنوم.

(چون خلافت هارون در سال یکصد و هفتاد از هجرت واقع شد و معلوم است که با این مدت طولانی یا کسی از زمان پیغمبر باقی نمانده، یا اگر باقی مانده باشد در نهایت ندرت خواهد بود. ملازمان هارون در صدد پیدا کردن چنین شخصی برآمدند و در اطراف و اکناف تفحص نمودند، هیچکس را نیافتند به جز پیرمردی که قوای طبیعی خود را از دست داده و از حال رفته و ضعف کانون و بنیاد هستی او را در هم شکسته بود و جز نفس و یک مشت استخوانی باقی نمانده بود.)

گفتند: در یمن پیرمردی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را دیده است. هارون دستور داد به هر وسیله ممکن او را نزد وی آورند. مأمورین سراغ وی را گرفتند و او را که بسیار ضعیف و مшти استخوان بود به نزد هارون آوردند. ا

هارون ز او سؤال کرد: «آیا تو پیامبر اسلام را زیارت کرده‌ای؟»

پیرمرد با صدای ضعیفی جواب داد: «آری، من در پای منبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بودم و از او احادیث زیادی شنیدم.

هارون گفت: «شمائل آن حضرت را برای من بیان کن.»

پیرمرد گفت: «حضرت قدی موزون و رسا و چشم و موی مشکی داشت، او از پیشانی و دیده‌هایی گشاده برخوردار بود و موهای او پیچیده و در میان شکم مبارک آن حضرت خط مویی بود، بسیار بوی خوش استعمال می کرد به گونه‌ای که از هر

کوچه‌ای عبور می‌کرد تا مدتی بوی عطر از آن جا استشمام می‌شد.»

هارون پرسید: «آیا حدیثی از آن حضرت بیاد داری؟»

پیرمرد گفت: «در سنّ طفولیت بودم، روزی پدرم دست مرا گرفت و به خدمت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آورد. و من دیگر خدمت آن حضرت نرسیدم تا از دنیا رحلت فرمود. آن روز از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این سخن را شنیدم که می‌فرمود:

يُثِيبُ ابْنُ ءَادَمَ وَ تَشْبُ مَعَهُ خَصَلَتَانِ: الْحِرْصُ وَ طُولُ الْاِمَلِ

«فرزند آدم پیر می‌شود و هر چه به‌سوی پیری می‌رود به موازات آن، دو صفت در او جوان می‌گردد: یکی حرص و دیگری آرزوی‌دراز.»

هارون از او بسیار خوشش آمد و امر کرد به وی پول زیادی داده و او را به وطن باز گردانند.

وقتی او را چند فرسخ از بغداد دور کردند شنیدند صدای ناله ضعیف آن پیرمرد بلند است. چون به او توجه کردند گفت: «مرا نزد خلیفه برگردانید که کار لازمی دارم و باید به او تذکر دهم.»

او را به نزد هارون باز آوردند.

خلیفه سؤال کرد: «ای پیرمرد چه کاری داری؟»

پیرمرد گفت: «ای هارون! این بخشش که بر من داشتی برای امسال است یا هر سال می‌توانم آن را دریافت کنم.»

هارون خندید و گفت: «راست گفתי که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است: فرزند آدم پیر می‌شود اما دو صفت در او جوان می‌گردد: حرص به مال و حرص به زندگانی.»

آری تا هر چند سال دیگر که هستی بیا و مستمری خود را دریافت کن.»

اما او را که برگرداندند قبل از رسیدن به یمن از دار دنیا رفت.

تلفیقی از دو کتاب «أربعین جامی» طبع آستان قدس رضوی، ص ۲۲، و صد و ده حکایت، حکایت ۸۴